

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۷)

پنج‌شنبه ۲۰-۰۵-۱۴۳۳؛ ۲۴-۰۱-۱۳۹۱؛ ۱۲-۰۴-۲۰۱۲

I. شرح فصوص الحکم

1. شرح خطبه کتاب:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله مُنَزَّلَ الْحِكْمِ عَلَى قُلُوبِ الْكَلِمِ بِأَحَدِيَّةِ الطَّرِيقِ الْأَمِّ مِنَ الْمَقَامِ الْأَقْدَمِ وَ إِنِ اخْتَلَفَتِ التَّحِلُّ وَالْمِلَلُ لاختلاف

الأمم. و صلى الله على مُجِدِّ الهمم، من خزائن الجود و الكرم، و بالقليل الأقوم، محمد و على آله و سلم.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد از آن الله است، که نازل گرداننده است به تدریج حکمت‌ها را بر قلب‌های کلمه‌ها با اُحدیّت راه نزدیک از مقام اقدم هرچند اختلاف داشته باشند نحلّه‌ها و ملّت‌ها به خاطر اختلاف اُمّت‌ها، و درود خدا بر مُجِدِّ همت‌ها از خزائن جود و کرم، و با گفتار اقوم، محمد و على آله و سلم.)

(1) من المقام الأقدم و إن اختلفت التحل و الملل لاختلاف الأمم: از مقام اقدم (قدیمی‌ترین مقام) هرچند اختلاف داشته باشند نحلّه‌ها و

ملّت‌ها به خاطر اختلاف اُمّت‌ها. مؤيّد الدّین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۰۴-۱۰۲) در شرح این جمله چنین می‌گوید:

... پس، فهم کن! بفهم تقدّم مقام اُحدیّت را بر مقام واحدیّت و حضرات آسمانی، إن شاء الله تعالی.

و هر چند حکمت‌های الهی اُحدی جمعی نازل می‌شوند بر قلوب کلمه‌های کمالی با اُحدیّت نزدیک‌ترین راه و لیکن شرائع و مذاهب و ادیان و ملل به گونه‌ای جدّی مختلف می‌باشند، چنانچه شیخ- رضي الله عنه- فرمود، " هرچند اختلاف داشته باشند نحلّه‌ها و ملّت‌ها به خاطر اختلاف اُمّت‌ها"، و آن بدان خاطر است که دین داران و شریعت مداران از اُمّت‌ها مختلف می‌باشند در مزاج‌ها، و احوال، و مراتب، و عُرف، و عادات‌شان، و مآخذ (محل گرفتن) نظر و معتقدات‌شان، در نتیجه مختلف شده است حکمت واحد و (در ن) کلمه به حکمت‌های فراوان در کلمه[های] فراوان این چنین است در حالی که حکمت در حقیقت اُحدی خودش واحد است، و کلمه واحد است، و دین واحد است، و انبیاء- با وجود کثرت‌شان- دعوت‌شان به پروردگاری واحد است، و آنها بر معبودی واحد داشتند، الله- تعالی- می‌فرماید، "شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَ

إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنَّ أَقْبِمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ" (۴۲:۱۳ الشوری) (آئین نهاد برای شما از دین آنچه وصیّت کرد بآن نوح را و آنچه وحی کردیم بتو و آنچه وصیّت کردیم به آن ابراهیم و موسی و عیسی که بر پای دارید دین را و جدایی مکنید در آن)، پس تصریح فرمود به این که دعوت همه به اقامه دین واحد بوده است، و امر به گرفتن آن و نهی از اختلاف در آن، و آن سرّ توحید است، و لیکن ظهور این سرّ واحد در کثیر به حسب کثیر خواهد بود، و آن بدان خاطر است که اهل هر عصری مختصّ می‌باشند در احوال، و اعمال، و علوم، و أخلاق، و عُرف، و عادات، و اعتقادات با اموری که شریک نیستند در آنها با اهل عصری دیگر. هرچند اکثرشان- بعضی با بعضی- اشتراك دارند در اموری دیگر و لیکن خصوصیات اِقتضاء دارند که دین واحد الهی و حکمت الهی نازل شده سوی قلب کامل آن عصر به حسب اِقتضای استعدادات اُمّت و احوال، و عادات، و علوم، و اعتقادات‌شان تعین یابد، و از آن حکمت نازل شده، درخواست حکمی مناسب اِصلاح دنیا و آخرت خود را دارند، و معجزات آن کامل و کراماتش با فضائلی است که خارق عاداتی است که برای آنها حاصل است به صورت کمالات و فضائل، و خارج است از قوّه إدراک بزرگان آنها غیر او، چنانچه معجزات موسی در زمان جادوگران با امری بود که خارق عادات جادوگران و عُرف آنها بود در آنچه موسی- علی نبیّنا و علیه السلام- آورد، که بیرون بود از درک و علوم آنها، با وجود آن که چنان به نظر می‌رسید که از قبیل آن چیزی است که آنها می‌دانند و عمل می‌کنند و می‌شناسند از علم تصریف [و] تکوین در پیش دیده‌ها، چنانچه معجزات عیسی- علیه السلام- در زمان حکماء و أطباء و طبیعیّین از فلاسفه مانند جالینوس و غیر او بود،...

پس، بسیار شدند کلمات، و آیات، و حکمت‌ها، و علوم، و ادواق، و مفهومات، و ادیان، و ملل، و نحل به خاطر اختلاف اُمّت‌های مختلف و اشخاص، و احوال، و صفات، و ذوات، و مدارک، و عُرف، و عادات، و علوم، و اعتقادات. پس فهم کن! در این بحث، علوم و مباحث بیشتری است از آنچه در این خطبه بدان پرداختم، "و الله يَقُولُ الْحَقُّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ" (۴:۳۳ الأحزاب) (و خداست که حقّ می‌گوید و اوست که راه را نشان می‌دهد).

(2) شاهدهی روایی: در برخی جوامع روایی از حضرت علی- علیه السلام-، چنین نقل شده است "الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثَرَهَا الْجَاهِلُونَ" (علم

نقطه‌ای بود، نادانان آن را بسیار نمودند). بعضی از شارحان حدیث چنین گفته است:

مراد از نقطه در اینجا، نقطه تمیزی است، که بدان تمایز می‌یابد عابد از معبود، و ربّ از مربوب، چه وجود در حقیقت واحد است، و تکثر و تعدّد هنگام تقیید و تنزل اسمائی است، به سبب إضافات به قید امکان. و برای همین، می‌گویند، "توحید اسقاط إضافات است"، چرا که هنگام اسقاط نقطه تمیزی، باقی نمی‌ماند چیزی مگر وجود محض، و مضمحل می‌گردد غیر آن. و اشاره فرمود بدان با قول خود، "كَرَّمَهَا الْجَاهِلُونَ" (نادانان آن را بسیار نمودند)، زیرا آنها آن إضافات را ملاحظه می‌کنند، اعتقاد به تعدّد وجود و کثرت آن دارند، تا آنجا که آن را از امور کلی قرار می‌دانند، که صادق است بر جزئیات متعدّد، حتی اختلاف دارند در اینکه متواطی (یک سان در صدق) است یا مشکک (دارای مراتب)، و این نزد اهل تحقیق جهالت است، چرا که منافی توحیدی است که مقتضای وجود است، و لازمه ذاتی آن زیر و وحدت ذاتی از ذاتیات آن است و تعدّد امری است عارض بر آن. پس، کسی که نظر کند به حقیقت علم تا آن نقطه، و بداند که سبب تمییز و تعدّد آن است، اعتقاد نداشته باشد به کثرت وجود البتّه، و نه به خروجش از وحدت صرف ذاتی، باقی ماند عالمی که سوی جهل نمی‌رود. این است معنی قول او، "الْعِلْمُ نُقْطَةٌ"، یعنی معرفت آن نقطه و تحقّق بدان حقیقت علمی است که غافل می‌باشند از آن اهل جهل.

(3) و صلی الله علی مُدِّهِم: و درود خدا بر مُدِّهِمْت‌ها. مؤید الدّین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۰۸-۱۰۵) در شرح این جمله چنین می‌گوید:

شیخ-رضی الله عنه- فرمود، "و صلی الله علی ممدّ الهمم" (و درود خدا بر مُدِّهِمْت‌ها). این عبد می‌گوید: "صلاة" در لغت دعاء و ذکر است، [و] در عُرف تحقیق حقیقتی است اضافی رابط بین داعی و مدعو، و عبد و ربّ. و جایز است اضافه آن به عبد به اعتباری، و جایز است اضافه آن به الله به اعتباری، و آن از سوی حق، رحمت و حنان است، و تجلّی و لطف و امتنان، و عطف و رأفت و إحسان، و غفران و رضوان، و از سوی خلق، دعاء و خضوع، و استکانت (ذلت) و خشوع، و پیروی آنچه محبوب اوست و مرضی اوست، و [رفتن] سوی قرب او و مناجاتش با رغبت و بیم.

و از حروف آن، تنظیم می‌شود حقائق ارتباط، به اعتبار اشتقاق کبیر^۱ که محققان در علم حروف آن را معتبر می‌دانند- و آنها عبارتند از وصلت، و صله، و وصل، و وصال، و صولت، و صلا. و این حقائق حقائق ارتباط و جمع و مناسبت می‌باشند، و معنی مشترك جامع معتبر در این تراکیب، جمع و تقریب و تبعیّت و توحید است.

أما وصلت، اتّصال دو امر مجتمع و اجتماع دو متصل است بعد انفصال. و صله، ایصال عطاء مرغوب مطلوب است از معطی به معطی له. و صولت (پرخاش، حمله)، اتّصال ایصال حرکت قهري استیصالی است از کسی که صولت می‌ورزد سوی کسی که بر او حمله برده می‌شود. و صلو، آن است که منحنی شود صلا (ستون مهره‌ها)- که همان پشت است - برای خشوع. و دعاء، طلب وصول چیزی است که در آن (دعاء) خواسته می‌شود از کسی که خوانده می‌شود.

و وصلت حقّ به عبد کامل خود با تجلّی و تنزّل و تدلّی (نزدیک شدن) از روی رحمت، و حنان (مهر)، و نعمت، و إنعام، و إفضال، و إحسان، و امتنان است، و در صلات او واصل می‌سازد عبد کامل را به خود، و قرار می‌دهد او را خلیفه‌ای برای خود بر خلیفت، و [قرار می‌دهد او را] مصلّی، یعنی تابع حقّ، که خلیفه بر گزیده است در ظهور به صورت او و مظهریت کامل در ذات و صفات و اسماء، و إخبار از او و إنباء. و چنین باشد صله خدای تعالی به او با تجلیات اختصاصی ذاتی و تجلیات آسمانی برای حقائق اصطفاء و اجتناء، و از حول و قوّت خود، می‌بخشد او را صولت بر دشمنان. این است صلاتی که ما در صدد بیان آن هستیم.

و أما صلات عبد نسبت به خدای تعالی، ایصال از خود است به حقیقت نشأه انسانیّه کمالی کلّی اُحدی جمعی، و ربط آن به حضرتی که از آن ظاهر شده است در حالی که حامل صورت آن است، و از آن آشکار گردیده است و ناشی شده است، و آنها پنج حقیقت کلی می‌باشند به حسب حضرات خمس إلهی، که او اُحدیت جمع آنهاست از حیث رتبه و وجود.

.... و واجب است بر هر انسانی- به عنوان فریضه‌ای از خدا - که واصل گرداند این حقائق را به حقّ در اصول‌شان، که از آنها تعین یافته‌اند و بر انگیزته شده‌اند، و حاصل سازد برای سرّش، که علّت غائی وجود و نشأه اوست- و آن همان حقّ اوست که پوشیده شده است در جَنّت جَنان (دل) او و حنّت (میل) قلبش- تا وصلتی باشد به حقّ محبوب مطلوب با عبادت و صلات برای او، و صله‌ای باشد از خدای تعالی سوی او و برای او با تحیات، و طیّبات، و تجلیات آشکاری که خاصّ آن هستند. پس، قیام داشته باشد نشأه صلات عبد برای الله- تعالی- به توسّط صلات الله بر او. و برای این سرّ و حکمت کلیات صلات‌ها پنج است، و آنها پنجاه می‌باشند در پاداش إلهی به خاطر آن که پاداش هر حسنه‌ای ده تا مثل آن است زیرا یکان‌ها در مرتبه دوم عددی تابع- که همان مرتبه پاداش است- دهگان می‌باشند، و در مرتبه تضاعیف (توان دو)، صدگان می‌باشند، و در مرتبه غایات و کمال، هزارگان، "وَ الله يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ الله وَاسِعٌ عَلِيمٌ" (۲:۲۶۱ البقرة) (و خدای دو چندان گرداند برای آن که خواهد، و خدای واسع علیم است)، و در این جا اُسْراری است که یاد خواهیم کرد إن شاء الله تعالی.

^۱ - اگر در اشتقاق واژه‌ها، مشتق مشتمل بر حروف مشتق منه باشد ولی ترتیب رعایت نشود، آن را "اشتقاق کبیر" گویند، مانند جذب و جذب، و حمد و مدح.

سپس بدان که الله- تعالی- صلوات می‌فرستد بر عبد کامل خود از حضرت اُحدیّت جمع جمع همه حضرات، و همین گونه جمیع حضرات صلوات می‌فرستند سوی حضرت الهیه، و صلوات الله بر جمهور مؤمنین از حضراتی است که اختصاص به مظهریات آنها دارد...

سپس باز می‌گردیم می‌گوییم صلوات الله بر عبد کامل خود از حضرت اُحدیّت جمع جمع و إطلاق می‌بخشد به او [مقام] امداد همّت‌های مترقیّی سوی اوج عروج، دریافت کنندگان اُسرار ولوج (ورود) و خروج از قیود، یعنی انبیاء و اولیاء، چنانچه شیخ- رضي الله عنه- فرمود، "او ممدّ همّت‌هاست".

هم چنین در ارتباط با امداد همّت‌های قابل ترقی چنین می‌فرماید (ص ۱۱۰- ۱۰۹) و آن بدان خاطر است که حقیقت محمدیّه با اُحدیّت جمع و برزخیت خود، مدد می‌رساندش از جمیع حضرات تا قبول کند اُسرار آنها را، و آماده سازدشان برای تجلّی تنزّلی با رساندن آن حکمت‌ها بر قلوب کلمه‌های کلّی جامع نبوی از صور تفصیل نشاء محمدی.

و امداد همّت‌ها بر دو وجه است.

یکی به ترتیب مقامی است عشق دارند به آن همّت‌ها، و حالی که تخلّق بدان دارند، و کمالی که تعلّق بدان دارند. پس، آشکار می‌نماید برای مستعدین وجوه نقض وارد بر آن را و نقصی را که واقع هستند در آن، و فسادی را که در تقدیر به آن مقام و تعشق به آن حال است تا از ریشه برکنند تعلّق همّتش را از آنچه مقید گردیده است به آن، و [آشکار نماید] دوری غایت و نهایت را.

پس، چون ریشه کن کند و منقطع شود از آنچه عشق می‌ورزید به آن، درمان کند او را مرشد با وجه دوم، و آن شناساندن چیزی است بالاتر و شریف‌تر و برتر است از مقامات، و بیان حالتی است که عزیزتر، و کامل‌تر، و جامع‌تر، و شامل‌تر است از حالت اُولش، و تعلیم علمی که تاّم‌تر است، و عظیم‌تر، و عام‌تر، و جامع‌تر، و نافع‌تر است از علم او به مقام اُول، و ترقی همّتش با اتصال به آن و اتّصاف به آن، و این در مقام بیان، و اِرشاد با کلام و لسان است.

و اَمّا امداد او- صلی الله علیه و سلّم- با همّت، چه همّت حقیقت محمدی کمالی ساری است با سرّ مَلأ [أعلى] از حضرت اُحدیّت جمع جمع و عدد، و نون مدهای مداد نفّسی رحمانی اُبد آباد، در جمیع همّت‌های متعلّق به جمیع کمالات، آنچه رهاست از آنها و آنچه مقید است، و آنچه متکثّر و متعدّد است و تجدد و تحدّد دارد، و آنچه ایجاد می‌شود و باقی می‌ماند تا اُبد آباد، منتهای سرآمد وقت، و غایت سرمد، و آن بدان خاطر است که امداد می‌رسد و متعین می‌شود [از] مرتبه اُزلی اُبدی او، و آن برزخیت کبرای جامع اوست، بین إطلاق ذاتی و تعین ذاتی است، و اُحدیّت جمع او بین غیب ذاتی باطن است برای همیشه و بین شهادت متعین با تعین اُول محیط به جمیع تعینات وجودی و ذاتی شهودی.

و نیز در ارتباط با "همم"، چنین می‌فرماید (ص ۱۱۳- ۱۱۲)

در "همم": و آن جمع "همّت" است، از "همّ" هنگامی که روان شود در قصد. و "همم" همان بواعث (انگیزش‌های) طلبی هستند- که منبعت (بر انگیزخته) می‌باشند از نفوس و ارواح- به دنبال مطالب کمالی و مقاصد غائیّی جمالی یا جلالی، و شاخه شاخه می‌شوند همم و مختلف به حسب تنوّع اهل‌شان و اختلاف‌شان، و اختلاف مدارك، و علوم، و مراتب، و درجات، و طبقات‌شان.

از آنها باشند کسانی که همّت می‌گمارند و اِهتمام می‌ورزند به مهمّات دنیایوی، و غایات متعلّقات این همم و کمالات دنیایوی احوال‌شان منحصر است در پوشاک‌ها، و خوراک‌ها، و نوشیدنی‌ها، و نکاح‌ها، و فرزندان، و اموال، و جاه دنیایوی، و علوّ این همم نزد اهلش به تکاثر (انباشتن) آنچه برشمرده شد است، و تفاخر بدانها. پس هر که بیشتر باشد مالش، و فرزندانش، و جاهش، و مُلکش، برتر باشد همّتش در آنچه آن را کمال توهم کرده است.

و از آنها باشند کسانی که همّت‌شان متعلّق است به کمالات روحانی اُخراوی مترتّب بین اهلش، چنانچه خدای تعالی فرمود، "وَلَا جَزَاءَ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا" (۱۷:۲۱ الإسراء) (و بی‌گمان، آخرت بزرگ‌تر است در درجات و بزرگ‌تر است در برتری)، به خاطر آن که کمالاتش بیشتر و تفصیلش فزون‌تر. و اینان و کسانی قبل ایشان بودند از اهل دنیا و اهل آخرت می‌باشند.

و از آنها باشند کسانی که همّت‌هایشان تعلّق گرفته است به الله و بدانچه نزد الله است، و تفاوت فضیلت این مردان در بهره‌هایشان است از الله، و آن [بهره‌ها] دو چندان آن چیزی است که پیشتر از آنها بود با وجود کثرت بین دو صنف اُول. "و فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ" (۸۳:۲۶ المطففین) (و بر سر چنین چیزی باید مسابقه دهندگان مسابقه دهند)، و "لِيُمَثِّلَ هَذَا فُلَيْعَمَلِ الْعَامِلُونَ" (۳۷:۶۱ الصّافات) (برای مثل این، باید عمل کنند عمل کنندگان)، و اینان همان اهل حظوظ از الله می‌باشند، و صاحبان قرب او به حسب علوّ متعلّقات همّت‌هایشان می‌باشند از علم، و معرفت، و کشف، و شهود، و تجلّی، و قربات، و مقامات، و مراتب کمالی اختصاصی مانند ولایت، و نبوّت، و رسالت، و خلافت، و کمال، و درجات اُکملیت.

و هر که از اینان تعلق گیرد همتش به امری از آنها، همان باشد مطلب غائی او، و سوی آن است غایت او، و غایت همتش اگر مقدر شده باشد برایش وصول بدان، و گرنه او سالک در آن و سوی آن باشد.

و اکمل از آنان کسی است که همتش تعلق ندارد به غیر حق صرف خالص بدون نظر و التفاتی عشقی به امری از آنچه یاد شد. و اصلان به آنچه یاد شد از آنانی هستند که تعلق ندارد همت‌هایشان مگر به الله، و آنها همان اهل الله می‌باشند فقط.

و امداد جمیع این همت‌ها از حضرت محمدی کمالی کلی است، چنانچه الله- تعالی- فرمود، "كُلًّا يُدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا" (۱۷:۲۰ الإسراء) (هر دو [دسته:] را مدد می‌کنیم، اینان و آنان را، از عطای پروردگارت، و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است). پس، فهم کن و تدبّر، و عبرت بگیر که از کدام صنف هستی. و عشق موز به امری متعین، به غیر حق مطلق، که فوق حظوظ متعین برای صاحبان آنهاست، و الله الموفق.

(4) **گفتاری در برزخیت کبری:** برای فهم بهتر آنچه گفته شد، در اینجا توضیحاتی را می‌آوریم در مورد "برزخ" و "برزخیت کبری"، و ارتباط آن با امداد هم توسط حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم.

شیخ ابن عربی در فتوحات (چهار جلدی، جلد ۳، ص ۵۱۸) در تعریف برزخ حقیقی چنین می‌فرماید:

پس، بدان که این منزل همان منزل برزخ حقیقی است زیرا برزخ را مردم به معانی زیادی بکار می‌برند ولی آن طور که گمان می‌کنند نیست، [بلکه] آن گونه است که خدا ما را با آن آشنا ساخت در کتابش در قول خود در مورد دو دریا، که "بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ" (۵۵:۲۰ الرحمن) (میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند!). پس، حقیقت برزخ آن است که در آن برزخ نباشد، و آنی باشد که با ذات خودش تلاقی دهد آن دو چیزی را که بین آنهاست زیرا اگر تلاقی کند یکی از آن دو را با وجهی غیر از آن وجهی که با آن تلاقی می‌کند با دیگری، باید که بین آن دو وجه نیز در خودش برزخی باشد که جدا سازد آن دو وجه را تا تلاقی نکنند. در آن صورت، برزخ نمی‌باشد. پس، اگر عین آن وجهی که با آن تلاقی می‌کند با یکی از دو امری که بین آنهاست، عین همان وجهی است که با آن تلاقی می‌کند با دیگری، آن برزخ حقیقی است با ذات خودش از هر چه تلاقی کند با آن. پس ظاهر می‌گردد فصل (جدایی) بین اشیاء، و فاصل واحد العین (یک چیز) است.

...
شیخ ابن عربی هم چنین می‌فرماید:

مایل نمی‌گردد کسی که متصف است به کمال: ... کمال در برزخ است و آن مقام اشمخ است. اگر مایل گردد، متصف به اعتدال نباشد، چه "مَرَجَ الْخَرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ" (۱۹-۲۰ : ۵۵ الرحمن) (دو دریا را به هم راه داد به حال تماس، میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند!) از بغی به معنای طغیان است، کسی که بغی ورزد طغیان نموده باشد، کسی که بر او بغی ورزیده شده باشد بر خداست نصرت او هر چند بعد از مدت مدیدی باشد پس، "اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ" (۱۵:۹۹ الحجر) هنگامی که نصرت بیاید، رانده شود باغی با شراره‌هایی چون کوشک‌های بزرگ (۷۷:۳۲ المرسلات) ...

شیخ محمد بن عبد الجبار بن الحسن النفری در موقف "مطلع" کتاب "المواقف" خود چنین می‌فرماید:

[۱۵:۱] و مرا گفت: هرجا طلوع کنی (بنگری)، حد را آشکار ببینی، و ببینی مرا وراء غیب.
[۱۵:۲] و مرا گفت: هنگامی که نزد من باشی، ببینی دو ضد را، و آن را که شاهد گردانده باشم بر آن دو، غلبه نکند بر تو باطل، و جدا نشود از تو حق.
[۱۵:۳] و مرا گفت: باطل عاریت می‌گیرد زبان‌ها را ولی بکار نمی‌برد آنها در جای‌هایشان، مانند تیری که به عاریت بگیری ولی با آن به هدف نرنی.

[۱۵:۴] و مرا گفت: حق زبان غیر خود را عاریت نمی‌گیرد.

[۱۵:۵] و مرا گفت: هنگامی علامت‌های غیرت آشکار گردد، علامت‌های تحقیق ظاهر شده باشند.

[۱۵:۶] و مرا گفت: هنگامی که غیرت آشکار گردد، پنهان مشو!

[۱۵:۷] و مرا گفت: بنگر به علم، اگر معرفت را می‌بینی، آن (معرفت) نوریت آن (علم) است. و بنگر به معرفت، اگر علم را می‌بینی، آن (علم) نوریت آن (معرفت) است.

[۱۵:۸] و مرا گفت: بنگر به علم، اگر معرفت را نمی‌بینی، حذر کن از آن! و بنگر به معرفت، اگر علم را نمی‌بینی، حذر کن از آن!

[۱۵:۹] و مرا گفت: مطلع مشکات من است، که هر آن را دید نخواهید.

[۱۵:۱۰] و مرا گفت: مطلع رؤیت موجب بود، و مطلع در موجب رؤیت مراد است.

عفیف الدین تلمسانی در شرح خود بر کلام نفری چنین آورده است:

[۱۵:۷] و مرا گفت: بنگر به علم، اگر معرفت را می‌بینی، آن (معرفت) نوریت آن (علم) است. و بنگر به معرفت، اگر علم را می‌بینی، آن (علم) نوریت آن (معرفت) است.

قول او، "و مرا گفت: بنگر به علم، اگر معرفت را می‌بینی، آن (معرفت) نوریت آن (علم) است. ..."، می‌گویم این همان تحقیق است، و این آن است که علوم إقتضای غیریت دارند. پس، اگر نزدت شهودی باشد که ظاهر نماید آن آنچه برای تو است در عین معرفت، بی‌آبی معارف را مانند نور برای آن علوم، و آن شهود [حدّ] وسطی است، که در مورد آن گفته می‌شود "به خاطر آن که" هنگامی که گفته می‌شود، "به خاطر آن که آن چنین است"، و علامتش آن است که منکشف شود برای او جزئیات کلیات. سپس، اگر قوی گردد نزدت نور إلهی، طرد شود شهود و منعکس گردد، و در نتیجه، بی‌آبی علوم را در معارف، و این ضرورت شهود مطلع است، که حدّ فارق بین ظاهر و باطن است، و این همان قول ایشان است که نقل کرده‌اند که قرآن ظاهری دارد و باطنی، و حدّی و مطلعی، و این همان است که خود در حضرتی که کتاب مسطور است در رَقّ منشور می‌باشد.

[۱۵:۸] و مرا گفت: بنگر به علم، اگر معرفت را نمی‌بینی، حذر کن از آن! و بنگر به معرفت، اگر علم را نمی‌بینی، حذر کن از آن!

قول او، "و مرا گفت: بنگر به علم، اگر معرفت را نمی‌بینی، حذر کن از آن! ..."، می‌گویم یعنی اگر نبینی ظاهر را که همان علم است، و باطن را که همان معرفت است، علم جدا گردد از معرفت، و چون جسمی شود که روحی در آن نیست، یا چون ظاهری که باطنی ندارد، و به عکس باشد در معرفت، چه آن دو دو متضایف هستند که هر یک از آن دو با دیگری شناخته می‌شود، و هر که تصوّر کند مسأله‌ای از علم را ولی شهود نکند [حدّ] وسط در آن را، علمی بدان نداشته باشد، و هر که بشناسد حکمی را ولی شهود نکند مرتبه آن را در علم، شناخته باشد.

[۱۵:۹] و مرا گفت: مطلع مشکات من است، که هر آن را دید نخواستید.

قول او، "و مرا گفت: مطلع مشکات من است، که هر آن را دید نخواستید"، می‌گویم "مطلع" "مطلع" نامیده می‌شود به خاطر اطلاع از آن بر ظواهر، که علوم باشند، و بر بواطن، که معارف باشند، یا حدود بین آن دو، که به توسط آنها موجودی مجموع از ظاهر و باطن می‌شوند. پس، در آن صورت، اطلاع از آن شبیه مشکاتی (چراغدانی) است، که با مصباح آن، دیده می‌شوند اشیایی که در ظلمت هستند، که مخفی می‌دارد آنها را. و اما قول او، "نخواستید"، معنایش روشن است.